

جلسه ۸۲

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«الجهة الأولى: رجوع مشروعیة الغرض إلى مشروعیة العمل».

شرط سوم از شرائط اعتراف به شخص اعتباری مشروعیت غرض بود. مشروعیت غرض یا معنای غرض گفتیم دو احتمال یا دو تفسیر دارد.

اول این بود که خود آن عملی که انجام می دهد آن امر اعتباری، آن شرکت، آن بانک، خود آن عمل مشروعی باشد. و مقصود از غرض این است که خود نفس آن عمل مشروع باشد.

احتمال دوم و تفسیر دوم این بود که نه، اهدافی که آن عمل و آن کارها به خاطر آن انجام می شود مشروع باشد. و دیگه توضیحات این ها گذشته.

مثلاً گاهی ممکن است یک عملی خودش مشروع باشد فی نفسه، مثل مثلاً کسی می رود انگور می خرد. خب انگور خودش امر حلالی است و معامله انگور فی نفسه این عمل معامله انگور خودش اشکالی ندارد. ولی اگر این انگور را می خرد برای این که او را، از او خمر بسازد. یا می رود چوب می خرد، یک درختی می خرد یا چوب می خرد. ولی مقصودش این است که با این چوب و با این درخت بعداً برود با او بت بسازد. خب این جا نفس آن عمل اشکالی ندارد. هدفش، غرض از او اشکال دارد. ولی تارةً نه، اصلاً می رود مثلاً خمر می خرد یا خمر می فروشد. پس بنابراین آن معنای اول این است که خود آن کاری که انجام می شود و آن شخص اعتباری آن عملی را که دارد انجام می دهد، خود آن عمل باطل است، غیر مشروع است. و آخری نه، خود آن عمل فی نفسه اگر غرض نظر از آن هدفش بکنیم عمل باطلی نیست، عمل خلافی نیست. اما با توجه به آن غرض ممکن است بگوییم اشکال دارد.

خب حالا هم براساس مبنای اول بحث شد در گذشته. حالا براساس مبنای دوم.

«ففی هذا الفرض (یک خط بالاتر از این الجهة الأولى). «ففی هذا الفرض الثانی تطرح جهتان للبحث»:

در این فرض دوم که معنای غرض آن هدف باشد دو جهت طرح می شود برای بحث.

جهت اولی این است که آیا مشروعیت غرض که می گوئیم غرض باید مشروع باشد، این سرایت به عمل می کند؟ یا این که نه؟ که اگر سرایت کرد فرقی بین قسم اول و دوم دیده نخواهد بود. در قسم اول مستقیماً این عمل غیر مشروع است مثل بیع خمر. در قسم دوم به واسطه‌ی این که غرض غیر مشروع است آن عمل هم می شود غیر مشروع. ولی بالاخره عمل شد غیر مشروع. پس بنابراین دیگه فرقی نمی کند آن قسم اول و قسم ثانی.

«الجهة الأولى: رجوع مشروعیة الغرض إلى مشروعیة العمل». مشروعیت غرض به مشروعیت عمل سرایت می کند و بازگشت می کند. عدم مشروعیت غرض هم به عدم مشروعیت عمل بازگشت می کند. «إذا كان الغرض هو العمل غیر المشروع فهل یسری علی نفس العمل أو لا؟» که با توجه به این بهتر این بود که عنوان را این قرار می دادند. «رجوع عدم مشروعیة الغرض بعدم مشروعیة العمل». خب وقتی غرض ... سؤال این است که و بحث این است که اگر غرض عمل غیر مشروعی باشد، فهل یسری این غیر مشروع بودن به نفس عمل أم لا؟ «ها هنا بحث حاصله: أن بیع العنب مثلاً بهدف صنع الخمر سواء علی نحو الداعی أم الاشرط». فروختن انگور از باب مثال به هدف این که خمر ساخته بشود. حالا این ساختن خمر چه به نحو داعی و انگیزه باشد چه به نحو شرط باشد. یک وقت مثلاً این فروشنده‌ی انگور می داند که این خریدار آمده او را می خرد برای این که خمر بسازد. حرفی هم از خمر ساختن زده نمی شود. شرط نمی شود ولی می داند. این می داند که او خریده برای این کار. هدف این هم بر این است که اصلاً به این آدم‌ها بفروشد. چون این آدم‌ها بیشتر می خرند. یعنی با قیمت بالاتری می خرند. اصلاً می خواهد به این‌ها بفروشد. یا اصلاً اصلاً انگورهای خاصی است که به درد این کار می خورد. او انگورها را اصلاً کشت، به دست می آورد و ... یا نه، به نحو شرط باشد. یعنی اصلاً می گوید فروختم به تو «علی أن تصنع خمراً» حالا فرقی نمی کند این جهتش. «هل هو حرام وضعی أو حرام تکلیفی». آیا فروختن عنب به این هدف آیا فقط حرام وضعی است؟ آیا حرام وضعی است؟ یعنی معامله باطل است؟ یا حرام تکلیفی است که حرمت دارد؟ «علی نحو مانعة الخلو» که البته این دو حرمت مانعة الخلو هستند. یعنی یکی اش حتماً هست. یا حرمت تکلیفی هست یا حرمت وضعی. «أو لا؟» یا این که این جور نیست. «وهو بحث موكول إلى أبواب المكاسب المحرمة وخارج نطاق اهتمامنا فی هذا الكتاب». این بحث که آیا این حرمت وضعی دارد؟ ندارد؟ حرمت تکلیفی دارد؟ یا ندارد؟ این

موکول است به ابواب مکاسب محرمه که در آنجا بحث می‌شود. و خارج از دائره اهتمام ما در این کتاب. ما به این جهتش کار نداریم. «ولکننا إذا التزمنا بسراية عدم المشروعية من الغرض إلى نفس العمل»، اگر ما ملتزم شدیم به سرایت نمودن عدم مشروعیت، عدم مشروعیت، این سرایت می‌کند عدم مشروعیت از غرض به کی؟ به خود عمل. می‌گوییم حالا که خودش آن غرض مشروع نیست این عمل هم مشروع نخواهد بود. بنابراین اگر این جوری شد «فتصرفات هذا النوع من الشخص الاعتباری غیر مشروعة» قهراً تصرفات این نوع از شخص اعتباری مشروع نخواهد بود. و دیگه بحث جدیدی نیست. «ویدخل فی البحث المتقدم». که گفتیم شرط است مشروعیت عمل و آن معنای گذشته. پس اگر ما ملتزم شدیم به سرایت عدم مشروعیت از غرض به عمل، قهراً چه می‌شود؟ می‌گوییم آقا، همان‌طور که توضیح دادم. فروش عنب فی نفسه مع الغض از آن هدف که آن امر اشکالی ندارد که. خب انگور دارد می‌فروشد. انگور که چیز بدی نیست. حرامی نیست. اگر گفتیم وقتی غرض آن باشد حالا چه به‌نحو جاری چه به‌نحو شرط. این سرایت می‌کند به این عمل و این عمل بیع عنب هم می‌شود غیر مشروع. پس این داخل می‌شود در همان قسم قبلی که قسم قبلی این بود که اصلاً این شخص اعتباری درست شده برای این که خمر بفروشد. این جا ولو درست نشده برای این که خمر بفروشد. درست شده برای این که عنب بفروشد. ولی عنب بفروشد به داعی خمر ساختن یا به شرط خمر ساختن، این هم قهراً داخل آن می‌شود. این جهت اول.

جهت دوم:

«الجهة الثانية: اعتبار مشروعية العمل في نفسه مع الإغماض عن بحث تسرية مشروعية الغرض إلى العمل، وحتى مع القول بعدم السراية، هل يمضى هذا الصنف من الأشخاص الاعتباريين الذين غاية عملهم غير مشروعة أم لا يمضى؟ وفي فرض الإمضاء؛ فهل تمضى تصرفاتهم أو لا؟» حالا با صرف نظر از بحث قبلی، یعنی حالا این صرف نظر می‌کنیم از این که سرایت می‌کند یا سرایت نمی‌کند. یا حتی اگر قائل شدیم به این که سرایت نمی‌کند. حالا این بحث طرح می‌شود که آیا اشخاص اعتباری ای که کارهای شان یک کارهایی است که فی نفسه وقتی نگاه به آن می‌کنی خودش اشکالی ندارد فی نفسه. آیا در این موارد این شخص اعتباری اصلاً محقق می‌شود؟ شارع اعتراف به او می‌کند یا نمی‌کند؟

دو: آیا تصرفاتش، این بیع و شراش، یا تصرفات دیگرش، حالا مثلاً می‌رود می‌میز می‌خرد، فرش می‌خرد، منزل می‌خرد یا مغازه می‌خرد برای کارهایش. آیا این تصرفاتش نافذ هست یا نافذ نیست؟ «مع الإغماض عن بحث تسریة مشروعیة الغرض إلى العمل»، که در جهت اولی گفتیم. «وحتى مع القول بعدم السراية»، بگوئیم اصلاً سرايت نمی‌کند اما آیا در عین حال، آیا این صنف از اشخاص اعتباری که غایت عمل‌شان و هدف عمل‌شان و نتیجه عمل‌شان غیر مشروع است، این آیا، این صنف از اشخاص اعتباری؛ این‌ها ممضی هستند؟ «یَمْضِی هَذَا الصَّنْفُ أَمْ لَا یَمْضِی؟» این‌ها از نظر شرعی امضاء می‌شود وجودشان یا امضاء نمی‌شود؟ و در فرض امضاء که بگوئیم بله، امضاء می‌شود یعنی اعتراف می‌شود به این که یک چنین شخص اعتباری وجود دارد. «فهل تُمضی تصرفاتهم أَمْ لَا؟» چون قبلاً بحث کردیم. ما یک شخص اعتباری داریم یکی تصرفاتش داریم. یک بحث این است که آیا اصلاً شخص اعتباری تحقق خارجی پیدا کرده یا پیدا نکرده؟ دو: این است که حالا بر فرض تحقق خارجی آیا این تصرفاتش نافذ است یا نافذ نیست؟

خب «یلوح للنظر أن فی کلتا القضیتین، أی إمضاء الشخص الاعتباری وإمضاء تصرفه، بحث یتأسس علی المبانی المختلفة فی إثبات الاعتراف الشرعی بالشخص الاعتباری»، می‌فرمایند آنچه که ظاهر می‌شود برای نظر، یلوح یعنی بظهر، برای نظر و اندیشه، اندیشه انسان این است که در هر دو قضیه که الان نام بردیم که چی بود آن دو قضیه؟ یکی امضاء اصل شخص اعتباری بود. دوم: امضاء تصرفاتش بود. این در هر دو قضیه بحث است که این بحث تأسیس می‌شود، بنیان گذارده می‌شود بر مبانی مختلفه‌ای که ما در اثبات اعتراف شرعی به شخص اعتباری داشتیم. یعنی ادله‌ی مختلفی ما برای اعتراف شارع به شخص اعتباری داشتیم. یکی اش عموماً بود، بناء عقلاء بود، عدم ذهاب حق مؤمن بود، مسئله ولایت فقیه بود، این‌ها بود. این، این‌جا هم پاسخ به این سؤال در رابطه با هر دو قضیه براساس آن که مبنای اعتراف‌مان چیه؟ مختلف می‌شود. «فتطرح هنا نفس الأبحاث التي مرت فی عنوان مشروعیة العمل». که در صفحه ۱۳۲ گذشت. همان ابیات این‌جا هم چه می‌شود؟ آن ابیات این‌جا هم تکرار می‌شود که گفته شد.

حالا علاوه بر آن حرف‌هایی که آن‌جا گفتیم «نضیف هنا أن الغرض إذا كان من الأغراض الشديدة الفساد التي أكد الشارع جداً علی عدم تحققها كهدم الدين والمذهب، ولو علی ابتناء أن مستند إثبات الاعتراف الشرعی هو عموماً إمضاء المعاملات، وموضوع تلك المعاملات أعم من المعاملات العقلانية، فأیضاً يمكن الادعاء أن هذا الدليل منصرف عن

الأشخاص الاعتباريين المؤسسين لهذا النوع من الأغراض»، چیزی که این جا اضافه می‌کنیم این است که ولو ما بگوئیم دلیل اعتراف شارع به شخص اعتباری عبارت است از عمومات مثل «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» (بقره/۲۷۵) «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مائده/۱) «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ» (نساء/۲۹) ولو بگوئیم منشأ اعتراف و دلیل ما بر اعتراف این عمومات است که بیانش این بود که وقتی این‌ها معامله؛ البته معامله صحیحی انجام می‌آیند می‌دهند نه معامله باطل نه ... در این صورت ولو این، مثلاً این شرکت آمده برای هدف خمرفروشی انگور می‌فروشد به عنوان این که خمر درست بشود یا امثال ذلك. اما در کنارش یک معاملات دیگری هم می‌کند که آن معاملات اشکالی ندارد فی ذاته. خب ما چه کار می‌کردیم آن جا؟ می‌گفتیم دلیل اعتراف شارع به چنین شخص اعتباری این است که خب او معامله‌اش که درست است. «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» می‌گیرد، «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» می‌گیرد، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» می‌گیرد. وقتی گرفت به حکم این که مثبتات امارات حجت است می‌فهمیدیم که پس شارع این شخص اعتباری را چه کار کرده؟ اعتراف کرده. چون نمی‌شود معامله درست باشد ولی آن را اعتراف نکند. چون کی دارد می‌خرد؟ کی دارد می‌فروشد؟ آن شخص اعتباری دارد می‌خرد می‌فروشد دیگه. شارع بگوید این معامله درست است ولی من اعتراف به این شخص اعتباری ندارم که نمی‌شود. حالا این جا می‌گوئیم در بعض صور حتی اگر دلیل مان اطلاقات و عمومات باشد می‌گوئیم اگر هدف از آن شخص اعتباری یک امر بسیار غیر مشروع مؤکد مشددی است نزد شارع، حتی «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، در این جا شامل نمی‌شود و منصرف است. مثل چی؟ مثل این که مثلاً آمده فرض کنید اسرائیل یک شرکتی تشکیل داده؛ می‌خواهد با این اسلام را از بین ببرد. می‌خواهد با این هدم کعبه کند. هدفش این است. این جا می‌گوئیم ولو یک معاملاتی داشته باشند که می‌روند نان می‌خرند برای خودشان، گوشت می‌خرند برای خودشان که بخورند این‌ها، می‌گوئیم شارع حتی این معاملات این‌ها را هم تنفیذ نمی‌کند. و ادله‌ی «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» و این‌ها انصراف دارد از این که این موارد را شامل بشود و بخواهد دلالت بکند بر این که شارع اعتراف به وجود چنین شخص اعتباری کرده. اصلاً این وجود شخص اعتباری که هدفش هدم شریعت است، هدم کعبه است مثلاً، هدم قبور ائمه علیهم السلام است اصلاً شارع نمی‌آید به چنین چیز مسلمی اعتراف بکند. می‌فرمایند که «نضیف هنا أن الغرض إذا كان» آن غرضی که مترتب است بر آن شخص اعتباری، اگر از اغراض شدیدة الفسادی باشد که شارع تأکید فرموده به طور جدّ بر عدم تحقق آن اغراض و می‌خواهد به هیچ نحوی آن اغراض در خارج تحقق پیدا نکند ولو هزاران

انسان هم کشته بشوند که هدم دین و المذهب، خب شارع هیچ وقت راضی به این نمی شود. بلغ ما بلغ. خب آن الغرض وقتی این جور باشد ولو «علی ابتناء أن مستند إثبات الاعتراف الشرعی هو عمومات إمضاء المعاملات»، ولو این که قائل باشیم به این که ابتناء دارد مستند اثبات اعتراف شرعی بر عمومات و بر، بر عمومات امضاء معاملات. و بگوئیم که ابتناء دارد آن اعتراف شارع بر این که مستند اثبات اعتراف شرعی عبارت باشد از عمومات امضاء معاملات مثل «أحلّ الله البیع»، «أوفوا بالعقود»، «تجارة عن تراضٍ» و موضوع آن معاملات هم که در ادلهی أخذ شده است اعم باشد از معاملات عقلانیه. بگوئیم اعم است. چه معاملات عقلانی باشد چه عقلانی نباشد. یعنی رائج پیش مردم نباشد ولی عقد بالاخره صادق باشد، بیع بالاخره صادق باشد، تجارت بالاخره صادق باشد. حتی اگر این حرف ها را بزنییم «فأیضاً يمكن الادعاء أن هذا الدلیل» یعنی این عمومات و این ها، این «منصرف عن الأشخاص الاعتباریین المؤسسين» این منصرف است از اشخاص اعتباری هایی که تأسیس گردیده شده اند برای این نوع از اغراضی که شدیدة الفساد هستند و شارع تأکید بر عدم تحقق آن فرموده است جداً. «وبالتبع» وقتی خود شخص اعتباری مورد اعتراف شارع واقع نشد در این موارد، ادعاء می شود به این که شارع «لم یمض تصرفاتهم»، «و بالتبع» و در پیرو آن مطلب ادعاء می گردد به این که شارع امضاء فرموده تصرفات آن ها را. یا «علی الأقل یقع الشک فی إمضاء هم وإمضاء تصرفاتهم». حالا اگر به طور جزمی هم نگوئیم که این انصراف دارد و بالتبع تصرفات شان هم نافذ نمی شود لاقلاً شک واقع می شود در امضاء نمودن شارع آن چه اشخاص اعتباری را و امضاء تصرفات آن اشخاص اعتباری را. پس بنابراین شک هم که کردیم پس دلیل نداریم. پس یا می گوئیم حتماً انصراف دارد. پس قطع داریم دلیل ندارد. یا شک داریم که آیا شامل می شود یا شامل نمی شود؟ پس قهراً احراز وجود دلیل نمی کنیم. «ومثله ما إذا ترتب علیه مفسد عظیمه من هذا القبیل وإن لم تكن مقصودة للمنشئین». خب این جا در کجا بود؟ این بحث ما در جایی بود که غرض منشئین از آن شخص اعتباری یک هدف باطل این چنینی باشد. حالا اگر واقعاً هدف آن ها چنین چیزی نیست. غرض شان نیست ولی معلوم است و ما می دانیم که چنین غرضی بر او مترتب خواهد شد. ولو غرض بدوی آن ها این نباشد. هدف آن ها ... ولی خودشان توجه ندارند که چنین امر عظیمی بر آن مترتب خواهد شد. مثلاً فرض کنید، فرض کنید بعضی از این چیزهای زنجیره ای اقتصادی که توی کشورهای اسلامی و این ها، آن ها هدف شان چیه؟ درآمد است برای خودشان. هدفی ندارند که هدم دین بکنند یا هدم اقتصاد کشور اسلامی بکنند.

ولی ما می دانیم این ها وقتی رائج شد هدم آن جهت خواهد شد. این ها با آمدن شان در این جاها هدم آن جهت محقق خواهد شد. ولو این که خود آن مؤسسين آن چیزهای زنجیره اقتصادی هدف شان فقط همین است که خودشان چی ببرند؟ منفعت اقتصادی ببرند. جیب های شان را پر کنند. کار به اسلام و دین و این ها ندارند. ولی ما می دانیم که این ها ولو هدف شان این نیست اما آمدن این ها و کار این ها مستلزم هدم دین است. در این جا هم که غرض شان نیست ولی ما می دانیم چنین امر مهمی و چنین امر عظیمی مترتب بر آن می شود این جا هم نمی توانیم بگوییم که ادله ی عمومات شامل چنین چیزی می شود و بگوییم شارع اعتراف به چنین شخص اعتباری کرده است. و «و مثله» یعنی مثل جایی که غرض هم چنین غرض شدید الفسادی باشد جایی است که ترتب پیدا کند بر آن شخص اعتباری مفسد عظیمه ای از همین قبیل که شارع راضی به آن نیست. «وإن لم تكن مقصودة للمنشئين» اگرچه آن مفسد مقصود برای انشاء کنندگان و خلق کنندگان و آفرینندگان آن شخص اعتباری نباشد. خب «وفی نهاییة هذا البحث نلفت النظر إلى نکته هامة: إن كان الغرض مشروعاً فی نظر العقلاء، وغیر مشروع فی نظر الشارع، ولم یکن من سنخ الأغراض الشدیده الفساد، فبناءً علی أن دلیل إثبات الاعتراف الشرعی هو الارتکاز والبناء العقلی، أو عمومات المعاملات التي موضوعها المعاملات العقلیة وقبلنا أن العقلاء یشرطون مشروعیة، الغرض، فهل یمكن القول إن هذا الشخص وتصرفاته بنظر العقلاء محل إمضاء فتمضی شرعاً أم لا؟» بحثی که می گویند قابل توجه هست که باید طرح بشود این جا این است که اگر یک شخص اعتباری که تأسیس شده غرضش از نظر عقلانی مشروع باشد ولی از نظر شرعی مشروع نباشد. اما به آن شکلی که بالا گفتیم که شارع شدید الفسادی است که شارع به هیچ وجه راضی نیست مثل هدم شریعت و مذهب، به آن شکل نیست. یک مفسدی بر آن بار است در نظر شارع که به آن شکل قبلی نیست. حالا در این صورت که غرض عقلانی است و مفسده ای هم که، و آن غرض عقلانی که شارع قبولش ندارد ولی قبول نداشتن او به آن حد نیست که او را شدید الفساد بدانند و و جداً و مؤکداً بخواهد اصلاً به هیچ وجهی در خارج محقق نشود. حالا آیا در این صورت می توانیم بگوییم که اگر دلیل مان بر امضاء، بر اعتراف شارع به شخص اعتباری بناء عقلاء و امضاء شارع است؟ یا دلیل مان عبارت است از همان اطلاقات عمومات؟ در این صورت می توانیم بگوییم شارع، می توانیم بگوییم که شارع به آن شخص اعتباری اعتراف دارد، اصل وجودش را قبول دارد؟ فلذا اگر یک معاملاتی بیاید انجام بدهد که آن معاملات فی نفسه اشکال ندارد بگوییم درست است؟ یا نه، این جا نمی توانیم

بگوییم؟ این مطلب را می‌گویند ... پاسخ به این مطلب مبتنی بر این است که آیا عقلاء نسبت به این امور اعتباری و اشخاص اعتباری نظرشان چگونه است؟ تارةً می‌گوییم نظر عقلاء این است که به‌نحو قضیه حقیقه می‌گویند هر امر اعتباری‌ای که در یک جامعه‌ای، در یک عرفی برپا می‌شود باید در آن عرف و در آن جامعه مشروع باشد. یک وقت این را می‌گویند به‌نحو قضیه حقیقه. مورد به مورد کار ندارند. می‌گویند چی؟ به‌نحو کلی یک قاعده دارند. در نظر عقلاء می‌گویند آقا، مشروعیت، یعنی تحقق یک امر اعتباری به این است که غرض از آن امر اعتباری یک چیزی باشد که در عرف آن جامعه مشروع باشد. اگر نباشد ما قبول نمی‌کنیم صحت آن را. مثلاً از باب مثال شاید قبلاً هم این مثال زده شده. در باب ازدواج و نکاح؛ عقلاء یک برنامه‌ای دارند برای این که ازدواج تحقق پیدا بکند. اما همین عقلاء می‌گویند چی؟ می‌گویند اگر یک جامعه‌ای است، یک عرفی است که این که ما می‌گوییم آن‌ها قبول ندارند، فلذا اگر ازدواجی در آن جامعه محقق بشود به غیر آن که خودشان قبول دارند ولو عقلاء قبول داشته باشند. آن جا می‌گویند چی؟ آن جا می‌گویند این نه، این سفاه است، باطل است، این نکاح قانونی نیست. چرا؟ به‌خاطر این که مشروعیت عمل بناست به‌حسب هر جامعه و هر عرفی متغایر باشد. این جوری است نظرشان. فلذا است که مثلاً می‌گویند ما قبول داریم که همین که فرض کنید عقلاء می‌گویند، همین که با هم یک پیمانی ببندند و ولو آن صیغه‌های خاصی که در شریعت هست لازم ندانند خوانده بشود، می‌گویند این به نظر ما دیگه این ازدواج است. و این‌ها همسر هم می‌شوند و دیگه مشروع است ازدواج‌شان. اما اگر در شرع مقدس این است که نه. باید یک الفاظ خاصی گفته بشود. عقلاء به‌نحو قضیه حقیقه می‌گویند بله، ما هم اعتراف نمی‌کنیم به این که این جا ازدواج محقق شده. ما هم نمی‌گوییم این ازدواج درست است. ما هم نمی‌گوییم این ازدواج رسمی است. ولو ما قبول نداریم این که باید این الفاظ گفته بشود. ولی این را قبول داریم که باید در نحوه‌ی انشاء ازدواج در هر عرف و جامعه‌ای به همان نحوی باشد که خودش قبول دارد. اگر خارج از آن شد می‌شود چی؟ می‌شود ناهنجاری. می‌شود زنا. پس تارةً می‌گوییم در باب اشخاص اعتباری هم همین جور است. یعنی به‌نحو قضیه حقیقه می‌گویند شخص اعتباری باید دارای غرض مشروع باشد. مشروع عند کل جامعه و عرف برای خودشان. اگر این باشد قهراً اگر یک شخص اعتباری اعتبار بشود که دارای غرض عقلانی هست ولی آن غرض عقلانی از نظر شرعی درست نیست. قهراً عقلاء هم این شخص اعتباری را معتبر نمی‌دانند وقتی که در محیط اسلام باشد، در محیط آن عرف باشد،



چرا؟ برای این که به طور قاعده کلی نظرشان این است که باید در آن جامعه و در آن عرف مورد پذیرش قرار گرفته بشود. اما اگر نه، این جور نیست و به نحو قضیه حقیقیه و این که یک قانونی، یک قاعده کلیه ای داشته باشند نیست. بلکه سیره شان واقع شده که الان این شخص اعتباری را حجت می دانند، آن شخص اعتباری را مثلاً برقرار می دانند، آن شخص اعتباری را برقرار می دانند. مورد به مورد اشخاص اعتباری را بناءشان بر و سیره شان بر این است که او را معتبر می دانند. اگر این جور شد ولو این که غرض آن ها از نظر شرعی از آن اشخاص اعتباری، غرض آن ها از نظر شرعی مشروع نباشد در این موارد می توانیم بگوییم که اگر دلیل مان عمومات و اطلاقات هست و آن معامله ای که انجام می دهد یک معامله ای نیست که غیر مشروع باشد، این جا می توانیم بگوییم که آن معامله مشمول عمومات و اطلاقات می شود. و وقتی شد قهراً آن لازمی آن و اصل مثبت او که عبارت باشد از اعتراف شارع به آن شخص اعتباری هم ثابت می شود. «وفی نهایت هذا البحث نلفت النظر إلى نکته هامة» یعنی نکته مهمی «إن كان الغرض مشروعاً في نظر العقلاء»، ولی غیر مشروع باشد در نظر شارع، و البته «لم یکن من سنخ الأغراض الشديدة الفساد»، که اگر او باشد که بالا گفتیم. ادله و این ها انصراف دارد. نه، آن جور هم نباشد. «فبناءً علی» این که دلیل اثبات اعتراف شرعی عبارت است از ارتکاز و بناء عقلانی یا که می گوییم ارتکاز و بناء عقلانی هست. شارع هم ردع نکرده پس حجت است. معلوم می شود اعتراف کرده. یا عمومات معاملاتی که موضوع آن معاملات عقلانی هست. و بگوییم دلیل اثبات اعتراف عمومات معاملاتی است که موضوع آن معاملات عقلانی است. یعنی «أحلّ الله البیع»، یعنی بیع عقلانی، «أو فوا بالعقود» عقود عقلانی و هكذا. «وقبلنا أن العقلاء یشرطون مشروعیة، الغرض»، از طرفی دیگر هم باز پذیرفتیم شرط سوم را. یعنی گفتیم عقلاء شرط می کنند که غرض باید مشروع باشد. تا این که شخص اعتباری وجود پیدا نکند. این هم قبول کردیم. حالا در این جا که خود عقلاء قبول دارند مشروعیت غرض را و غرض را درست می دانند. ولی شرع درست نمی داند، آیا در این جا ممکن است گفته شود که «فهل یمكن القول» به این که این شخص و تصرفاتش به نظر عقلاء محل امضاء است؟ «فتمضی شرعاً أم لا»؟ آیا ممکن است سخن، این سخن که بگوییم این شخص و تصرفاتش به نظر عقلاء محل امضاء است؟ حالا که خود شخص و تصرفاتش محل امضاء است «فتمضی شرعاً أم لا».

«والظاهر أن جواب هذا السؤال يقوم على أساس أن عدم اعتراف العقلاء بالشخص الاعتباری ذی الغرض اللا مشروع» این هل هو این جا افتاده. «هل هو على نحو القضية الحقيقية؟»، جواب این سؤال قائم است بر اساس این مطلب که عدم اعتراف عقلاء به شخص اعتباری ای که دارای غرض لامشروع است که فرض این جا، فرض ما این است که غرضش لامشروع است از نظر شرعی. ولو از نظر خود عقلاء مشروع است. آیا این به نحو قضیه حقیقه هست؟ و آیا عدم اعتراف عقلاء، این عدم اعتراف شان مبنی است معالم و اساس آن بر اساس یک قانونی که مقبول است و ملتزم به است در آن عرف؟ یعنی می گویند آقا، باید آن مشروعیتش پیش خود آن عرف ثابت باشد. پیش عقلاء کفایت نمی کند. «أو أنه ليس على نحو القضية الحقيقية؟» یا این که نه، این عدم اعتراف به نحو قضیه حقیقه نیست. و مورد به مورد است. یک قانون کلی ندارند به این شکلی که گفتیم. «فإذا قبلنا المبني الأول» که بگوییم به نحو قضیه حقیقه هست و می گویند باید در هر عرفی و هر جامعه ای مقبول پیش خود آن ها باشد. «فإذا قبلنا المبني الأول فلا يثبت الإمضاء الشرعي»؛ چرا؟ «ولهذا لا يمضى الشارع بيع شركة تجارية للعب لأجل صنع العصير العنبي! المغلي»؛ به خاطر همین جهت شارع امضاء نمی فرماید بیع شرکت تجاریه ای که برای فروش عنب تشکیل شده که عنب بفروشد به خاطر این که ساخته بشود عصیر عنبی مغلی ای که قهراً وقتی مغلی شد و جوشان شد به شکل خمر در می آید. «لأن العقلاء» البته این مقصود عصیر عنبی مغلی که خودش را بخواهند بفروشد. البته اگر ثلثان بشود عصیر عنبی پاک می شود و اشکالی ندارد. یعنی لابد آن عصیر عنبی مغلی ای که به خمر منتهی بشود. یا مثلاً ثلثان نشده باشد و در حالی که نجس هست بخواهد فروخته بشود مثلاً. «لأن العقلاء بالنسبة إلى عرف المتدينين بالشريعة الإسلامية لا يعترفون بهذا الشخص»، حالا چرا شامل نمی شود؟ چون عقلاء بالنسبة به متدینین، به عرف متدینین به شریعت اسلامی اعتراف به این شخص نمی کنند. و با عدم اعتراف عقلاء به این، پس این نوع از شرکت غیر مشروع از نزد شارع نیست. معلوم شد استدلال چی شد؟ می گوییم وقتی (طبق این نظریه) وقتی در جامعه اسلامی این جور معاملات مشروع شناخته نمی شود ولو عند العقلاء مشروع است، وقتی عند العقلاء مشروع شناخته نمی شود عقلاء می گویند چی؟ می گویند ما می گوییم هر معامله ای، هر نمی دانم هدفی باید نزد آن جامعه و آن عرف مشروع باشد تا ما هم اعتراف به مشروعیت آن بکنیم. پس بنابراین وقتی که می بینند توی جامعه اسلامی این مشروع نیست خودشان هم اعتراف به مشروعیت نمی کنند برای این جامعه. وقتی اعتراف به مشروعیت نکردند برای این جامعه، عموماً شاملش

نمی‌شود. چون عموماً شامل چپی می‌شد؟ شامل عقود می‌شد و معاملاتی می‌شد که عقلانی باشد و خود عقلاء می‌گویند چنی معامله‌ای عقلانی نیست، ما نمی‌پذیریم. این نکته دقیقی داشت این جهت. «فهذا النوع من الشركات غیر مشروع عند الشارع أيضاً». خب ولو این که همان طور که پیش عقلاء مشروع نیست پیش شارع هم دیگه مشروع نیست. عقلاء می‌گویند مشروع نیست. چرا؟ می‌گویند ما به نحو قضیه حقیقیه یک قانون داریم. و آن این است که هر چیزی همان طور که مثال نکاح را زدیم. می‌گویند هر ملتی، هر جامعه‌ای نکاحش به همان نحوی که خودش می‌گوید درست است. غیر آن انجام بدهد ولو ما قبول داشته باشیم توی بین خودمان. ولی او اگر غیر آن که خودش قبول دارد انجام داد می‌گوییم سفاح است. این جا هم می‌گوید آقا، ما ولو قبول داریم که این مشروع است اما چون جامعه اسلامی این را قبول ندارد، می‌گوید این بیع درست نیست. ما هم می‌گوییم این معامله درست نیست. خب اگر این را گفتیم این جور می‌شود. و «أما إذا قلنا بأن حکم العقلاء لیس علی نحو الفرضیه الحقیقیه»، این جوری نیست که به نحو قضیه حقیقیه باشد و یک قانون و قاعده این چنین داشته باشند. «وأنهم یحکمون بعدم مشروعیه الأمور المخلة بالنظام العقلانی»، بله، آن‌ها هر جایی که مخلّ به نظام عقلانی باشد، آن مثل افساد مجتمع به مخدّرات، مثل هروئین و تریاک و مثلاً امثال ... «و ما شابه ذلك، ففی هذه الحالة» اگر این را گفتیم «سبب الإیضاء الشرعی لهذه الشخصیه الاعتباریه» بنابراین نظریه امضاء شرعی برای این شخصیت اعتباری چه می‌شود؟ ثابت می‌شود. چرا؟ برای خاطر این که آن‌ها می‌گویند آن که مخلّ به نظام عقلانی است اشکال دارد. این را که مخلّ به نظام عقلانی نمی‌بینند. وقتی مخلّ به نظام عقلانی ندیدند پس بنابراین نسبت به معاملات صحیح‌شان نه معاملات باطل، نسبت به معاملات صحیح‌شان مشمول ادله «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ» می‌شود. وقتی شد پس کشف می‌کند که پس شارع به اصل آن اعتراف کرده، نمی‌شود به اصلش اعتراف نکند بگوید معامله‌ات درست است. نیست، چه جور معامله‌اش درست است؟ پس اعتراف به وجودش کرده. این جا خلط نشود. نمی‌خواهیم بگوییم آن معاملات باطلش ما از این ادله استفاده می‌کنیم درست است. نه، یعنی اگر همین‌هایی که حالا یک اغراض غیر مشروع شرعی دارند، این‌ها اگر آمدند در کنار آن اغراض غیر مشروع شرعی‌شان یک کارهای شرعی هم، یک کارهایی که از نظر شرع حرام نیست و باطل نیست هم دارند انجام می‌دهند. آن معاملات‌شان، آن کارهای‌شان مشمول ادله می‌شود. وقتی مشمول ادله شد کشف می‌شود که پس شارع به اصل این، تحقق این شخص اعتباری اعتراف کرده. اگرچه آن ... مثل این که در خود

درس فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار (دام ظلّه)

موضوع: کتاب الشخص الاعتباری، جلد اول تاریخ: ۱۴۰۲/۳/۱۵ جلسه: ۸۲

انسان‌ها این جور است دیگه. آدم ممکن است یک کار خلاف بکند، کارهای صحیح هم می‌کند. خب شارع کارهای خلافش را قبول نمی‌کند. کارهای صحیحش را قبول می‌کند. این جا هم همین جور است. خب این هم شرط سوم و ما يتعلم بالشرط الثالث. اللهم صل علی محمد و آل محمد.

پایان